

اخبار و گزارش های کارگری 18 اردیبهشت ماه 1405

جنگ و جنگ افروزی، کشتار انسان ها، خانه خرابی و ویرانی، آوارگی و بیکاری نه

صلح، کار و آبادانی آری

افزایش بودجه نظامی و کاهش بودجه خدمات عمومی، خصوصی سازی آموزش و درمان، ریاضت اقتصادی، کاهش قدرت خرید، حقوق بخورونمیر و افزایش فقر نه

آموزش و درمان رایگان و حقوق متناسب با هزینه های زندگی و حفظ کرامت انسانی آری

اعدام، زندان و شکنجه؛ آزار و اذیت در خیابان، محل کار و زندگی؛ سانسور و قطع سراسری اینترنت جهانی؛ تبعیض و اینترنت طبقاتی نه

آزادی عقیده، بیان، تشکل و تجمع و سبک زندگی و اینترنت و ارتباط جهانی برای همه آری

حکومت های دیکتاتوری و ضد کارگری، حکومت اسلامی ایران نه

دموکراسی و عدالت اجتماعی آری

-#فرزاد_کمانگر؛ معلم شعر، باران و آزادی

- چرامصوبه مزدی شورای عالی کار برای کارگران بازنشسته اعمال نمی شود؛ دست دولت ابردهکار واقعی و تاریخی به سازمان تامین اجتماعی در جیب کارگران شاغل و بازنشسته

- تحصیل و زندگی بدون دسترسی به اینترنت در عصر مدرن؛ عقب گردی تلخ و مضحک

بیانیه مشترک شورای صنفی دانشجویان، انجمن های علمی و کانون های فرهنگی و هنری دانشگاه صنعتی خواجه نصیرالدین طوسی من باب وضعیت نابسامان اینترنت کشور و تصمیمات حول آن

- چهل روز زندگی

در سایه جنگی که مال "ما" نیست

روزنوشت های زنی از تهران (۵)

- جنگ، قطعی اینترنت و گرانی و ورزش زنان در پایین و بالای شهر تهران

- تعداد کارگران جان باخته حادثه آتش سوزی کارخانه چسب تکنام کیهان پلیمر به 3 تن شدند

- سخنرانی رئیس پیشین فدراسیون روزنامه نگاران درباره تشدید سرکوب و ناامنی علیه خبرنگاران

-#فرزاد_کمانگر؛ معلم شعر، باران و آزادی

نامه فرزاد کمانگر، معلم اعدامی، از زندان به دانش‌آموزانش؛ معلمی که در سحرگاه ۱۹ اردیبهشت بر چوبه دار

بچه‌ها سلام

دلم برای همه شما تنگ شده، اینجا شب و روز با خیال و خاطرات شیرین‌تان شعر زندگی می‌سرایم . هر روز به جای شما به خورشید روزبخیر می‌گویم، از لای این دیوارهای بلند با شما بیدار می‌شوم، با شما می‌خندم و با شما می‌خوابم. گاهی چیزی شبیه دل‌تنگی همه وجودم را می‌گیرد .

کاش می‌شد مانند گذشته، خسته از بازدید که آن را گردش علمی می‌نامیدیم، و خسته از همه هیاهوها، گرد و غبار خستگی‌هایمان را همراه زالای چشمه روستا به دست فراموشی می‌سپردیم .

کاش می‌شد مثل گذشته گوشمان را به «صدای پای آب» و تنمان را به نوازش گل و گیاه می‌سپردیم و همراه با سمفونی زیبای طبیعت کلاس درس‌مان را تشکیل می‌دادیم و کتاب ریاضی را با همه مجهولات زیر سنگی می‌گذاشتیم؛ چون وقتی بابا نانی برای تقدیم کردن در سفره ندارد، چه فرقی می‌کند پی سه ممیز چهارده باشد یا صد ممیز چهارده .

درس علوم را با همه تغییرات شیمیایی و فیزیکی دنیا به کناری می‌گذاشتیم و به امید تغییری از جنس «عشق و معجزه» لکه‌های ابر را در آسمان همراه با نسیم بدرقه می‌کردیم و منتظر تغییری می‌ماندیم که کورش، همان هم‌کلاسی پرشورتان را، از سر کلاس راهی کارگری نکند و در نوجوانی از بلندای ساختمان به دنبال نان برای همیشه سقوط ننماید و ترکمان نکند؛ منتظر تغییری که برای عید نوروز یک جفت کفش نو و یک دست لباس خوب و یک سفره پر از نقل و شیرینی برای همه به همراه داشته باشد .

کاش می‌شد دوباره و دزدکی، دور از چشمان ناظم اخموی مدرسه، الفبای کردی‌مان را دوره می‌کردیم و برای هم با زبان مادری شعر می‌سرودیم و آواز می‌خواندیم و بعد دست در دست هم می‌رقصیدیم و می‌رقصیدیم .

کاش می‌شد باز در بین پسران کلاس اولی همان دروازه‌بان می‌شدم و شما در رویای رونالدو شدن به آقا معلم‌تان گل می‌زدید و همدیگر را در آغوش می‌کشیدید، اما افسوس، نمی‌دانید که در سرزمین ما رویاها و آرزوها قبل از قاب عکس‌مان غبار فراموشی به خود می‌گیرد .

کاش می‌شد باز پای ثابت حلقه عمو زنجیرباف دختران کلاس اول می‌شدم؛ همان دخترانی که می‌دانم سال‌ها بعد در گوشه دفتر «جای بوسه اهورامزدا» بین چشمان زیبایتان دیده می‌شود .

راستی چه کسی می‌داند اگر شما فرشتگان زاده رنج و فقر نبودید، کاغذ به دست برای کمپین زنان امضا جمع نمی‌کردید و یا اگر در این گوشه از «خاک فراموش‌شده خدا» به دنیا نمی‌آمدید، مجبور نبودید در سن سیزده سالگی با چشمانی پر از اشک و حسرت «زیر تور سفید زن شدن» برای آخرین بار با مدرسه وداع کنید و «قصه تلخ جنس دوم بودن» را با تمام وجود تجربه کنید .

دختران سرزمین اهورا، فردا که در دامن طبیعت خواستید برای فرزندان پونه بچینید یا برایشان از بنفشه تاجی از گل بسازید، حتماً از تمام پاک‌ها و شادی‌های دوران کودکی‌تان یاد کنید .

پسران طبیعت آفتاب، می‌دانم دیگر نمی‌توانید با همکلاسی‌هایتان بنشینید، بخوانید و بخندید؛ چون بعد از «مصیبت مرد شدن» تازه «غم نان» گریبان شما را گرفته، اما یادتان باشد که به شعر، به آواز، به لیلایه‌ایتان، به رویاهایتان پشت نکنید .

به فرزندان یاد دهید برای سرزمینشان، برای امروز و فرداها، فرزندی از جنس «شعر و باران» باشند .

به دست باد و آفتاب می‌سپارمتان تا فردایی نه چندان دور درس عشق و صداقت را برای سرزمینمان مترنم شوید .

رفیق، همبازی و معلم دوران کودکی

فرزاد کمانگر؛ زندان رجایی‌شهر کرج

نهم اسفند ماه ۱۳۸۶

پ.ن: شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان ایران، با گرامی‌داشت یاد و نام فرزاد کمانگر و همه جان‌باختگان راه آزادی و برابری، تداوم ماشین اعدام و سرکوب را، به‌ویژه در فضای امنیتی و ملت‌هت پس از جنگ، قویاً محکوم می‌کند. تجربه این سال‌ها نشان داده است که جنگ، سرکوب و اعدام، همواره زندگی، آموزش و آینده مردم را نشانه گرفته‌اند. شورا خواهان توقف فوری اعدام‌ها و آزادی همه زندانیان سیاسی، عقیدتی و صنفی، از جمله معلمان زندانی است.

***چرامصوبه مزدی شورای عالی کار برای کارگران بازنشسته اعمال نمی‌شود؛ دست دولت ابرده‌کار واقعی و تاریخی به سازمان تامین اجتماعی در جیب کارگران شاغل و بازنشسته**

بیش از یک ماه و نیم از سال جدید گذشته اما هنوز تکلیف افزایش مستمری بازنشستگان تامین اجتماعی مشخص نشده؛ بازنشستگان در تماس‌های مکرر، از این تاخیر طولانی و از تبعیض حاکم میان صندوق‌ها انتقاد دارند.

فریدون نیکوفرد کنشگر بازنشسته تامین اجتماعی شوش و عضو اسبق سندیکای کارگران نیشکر هفت‌تپه، موضوع را از زاویه دیگری تحلیل می‌کند و در این رابطه به خبرنگار رسانه ای گفت: سازمان تامین اجتماعی، قَلکِ بین‌النسلی میلیون‌ها کارگری است که با خون دل، سهم فردایشان را در آن ریخته‌اند اما امروز، این قَلک به «حیات خلوت» دولت‌ها و میدان آزمون و خطای مدیرانی تبدیل شده که به جای احقاق حق، دست در جیب ضعیف‌ترین اقشار می‌کنند.

او ادامه داد: برای اینکه بهتر به عمق بحران حاکم بر نظام ساختاری و مدیریتی تامین اجتماعی پی ببریم، باید به طرح چند موضوع بپردازیم: چه کسی یا نهادی مدیریت غول اقتصادی «شستا» (که تماماً متعلق به کارگر و بازنشسته است) را تعیین می‌کند؟ جواب، دولت است، همان نهادی که

تخصصش تبدیل بنگاه‌های سودده به حیاط خلوت‌های سیاسی و استخدامی است و به شیوه‌ی تیول‌داری، بنگاه‌های اقتصادی را اداره می‌کند.

این کارگر بازنشسته کنشگر افزود: ابردهکار واقعی و تاریخی به سازمان تأمین اجتماعی چه کسی است؟ جواب، بازهم دولت است، با بدهی نجومی چند صد هزار میلیاردی‌ای که مثل بختک روی منابع سازمان افتاده و ظاهراً قصد تسویه هم ندارد. اما وقتی کفگیر صندوق به ته دیگ می‌خورد، نوک پیکان «صرفه‌جویی» مدیران به سمت کیست؟ جواب مشخص است: بازماندگان و ازکارافتادگان! حذف غیرقانونی یا سخت‌گیرانه مزایای جانبی مستمری‌بگیرانی که صدایشان به جایی نمی‌رسد، به بهانه کمبود بودجه، در حالی که ریالی از مطالبات دولت نقد نمی‌شود، شاهد روشنی از این ادعاست.

نیکوفرد اضافه کرد: اما چرا حق درمان بازنشستگان با «تأخیرهای چندماهه» پرداخت می‌شود و چرا افزایش حقوق آن‌ها دو ماه از سال گذشته، اجرایی نمی‌شود؛ پاسخ ساده است، چون مدیریت سازمان، جرات مطالبه‌گری از «دولت انتصاب‌کننده‌ی» خود را ندارد! آن‌ها ترجیح می‌دهند با ایجاد تأخیر در پرداخت مطالبات مراکز درمانی و داروخانه‌ها، سلامت بازنشسته را به گروگان بگیرند، اما به بدهکار بزرگ (دولت) اخم نکنند یا حقوق بازنشسته را با چند ماه تأخیر افزایش دهند اما ریالی از بدهکار بزرگ مطالبه نکنند تا مبادا، رنجشی به دل بگیرد!

این کنشگر بازنشستگان تأمین اجتماعی، در پایان با طرح این پرسش که نتیجه این بازی «دولت‌ساخته» چیست؛ تصریح می‌کند: نتیجه، همانا ورشکستگی سیستمی و قربانی شدن نسلی است که 30 سال حق بیمه داده تا در پیری، کامی تلخ نداشته باشد و آب خوش از گلویش پایین رود!

***تحصیل و زندگی بدون دسترسی به اینترنت در عصر مدرن؛ عقب‌گردی تلخ و مضحک**

بیانیه مشترک شورای صنفی دانشجویان، انجمن‌های علمی و کانون‌های فرهنگی و هنری دانشگاه صنعتی خواجه نصیرالدین طوسی من باب وضعیت نابسامان اینترنت کشور و تصمیمات حول آن

در روزگاری که ارتباطات، شاهرگ حیاتی جوامع بشری است، اینترنت دیگر نه یک ابزار تشریفاتی، که زیربنای آموزش، کار و حتی ابتدایی‌ترین امور زندگی روزمره میلیون‌ها انسان است. اکنون اما در شرایطی به سر می‌بریم که دو آفت بزرگ قطعی اینترنت و طبقاتی شدن آن، تنه این زیربنا را نشانه رفته است. امروزه با وجود قطعی سراسری اینترنت، اقشار مختلفی از جامعه در شرایط فعلی زیان دیده‌اند، اما با این حال هستند افرادی که با استفاده از اینترنت‌های اختصاصی و سیم‌کارت‌های خاص، بی‌آنکه کوچکترین خللی در کارشان ایجاد شود، به فعالیت خود ادامه می‌دهند؛ گویی این قشر از افراد جامعه، همواره از هرگونه بحران و محدودیتی مصون بوده و قوانین وضع شده، هرگز دامن گیرشان نمی‌شود.

در شرایط موجود و نبود اینترنت آزاد، تجارت فیلترشکن‌ها رونق گرفته است. فیلترشکن‌هایی با قیمت‌های نجومی و سرسام‌آور که هیچ تضمینی برای امنیت اطلاعات شهروندان ندارند. کسی نمی‌داند این داده‌ها به کدام سرورها می‌رود، چه کسانی به آنها دسترسی دارند و اطلاعات خصوصی مردم در چه مسیرهایی سرگردان است. قطعی اینترنت، سود هنگفتی را نصیب همان کسانی می‌کند که پیشتر نیز از فروش فیلترشکن روزگار می‌گذراندند. همان افرادی که از نظرشان اینترنت شبه بین‌الملل پیشین، امنیت ملی را به خطر می‌اندازد اما اینترنت پروری فعلی با قیمت‌های گزاف را بدون هیچ نگرانی امنیتی‌ای در دسترس طبقات دستچین شده جامعه قرار می‌دهند. گویی هیچگاه مسئله اصلی امنیت نبوده و همچون گذشته تامین منافع از جیب شهروندان، هدف اصلی این جریان است.

اکثریت کسب و کارهای اینترنتی و فعالان پلتفرم‌های دیجیتال، در نتیجه قطعی مکرر و محدودیت‌های دسترسی، از پای درآمده‌اند. فروشگاه‌های آنلاین، مشاوران مجازی، مربیان اینترنتی، برنامه‌نویسان، متخصصان فناوری اطلاعات و هزاران شغل دیگر که زندگی خود را بر پایه اینترنت پایدار بنا کرده بودند، اکنون یا تعطیل‌اند یا در آستانه نابودی قرار دارند.

امروز نزدیک به هفتاد روز است که اینترنت نیمه‌آزاد کشور بسته شده است. هفتاد روز، برای روان دانشجویی که در حین تحصیل برای امرار معاش خویش کسب‌وکاری در پلتفرم‌های اینترنتی راه انداخته بود، زمانی دراز است. زمانی که پیرو قطعی اینترنت، درآمدها قطع شده و با وجود بلا تکلیفی تحصیلی جایی برای امید باقی نمی‌ماند. آنگاه که امید برود، روان، اندک اندک، چون دیواری ترک‌خورده از هم می‌پاشد. بیکاری تحمیلی حاصل از جنگ و قطعی اینترنت، تنها به جیب مردم ضربه نمی‌زند. افسردگی، اضطراب، از هم گسستگی پیوندهای خانوادگی، و در نهایت، سرخوردگی جمعی، همه و همه زاییده همین فشار خاموش و پیوسته‌اند. آن دانشجویی که هفته‌ها در خانه می‌ماند و نمی‌تواند همچون گذشته به درس و کسب‌وکار اینترنتی خود بپردازد، نه فقط از اقتصاد، که از جامعه نیز طرد می‌شود. انزوای دیجیتال، به انزوای اجتماعی بدل می‌گردد و جامعه‌ای که افرادش از هم بیگانه شوند، دیگر چیزی به نام هم‌بستگی در آن معنا ندارد.

در عصری که هیچ فعالیت علمی و پژوهشی‌ای بدون اینترنت ممکن نیست، قطع و طبقاتی کردن آن، به معنای متوقف کردن دانشگاه و فعالیت‌های مربوطه است. اینترنت آزاد، پایه دسترسی یک پژوهشگر به مقالات، وبینارها، همکاری با اساتید، تکمیل پروژه و ارتباط با هم‌تایان خارج از کشور است. به طور خلاصه، برای ماندن در مسیر دانش و پیشرفت، نیاز به اینترنت امری اجتناب‌ناپذیر می‌باشد.

وقتی اینترنت نباشد، عملاً آموزش عالی مختل شده و در چنین وضعیتی، آموزش مجازی چیزی جز یک شوخی مضحک و بی‌اعتبار نیست. دنیای امروز از هوش مصنوعی سخن می‌گوید. ربات‌ها به کارخانه‌ها، بیمارستان‌ها، و کلاس‌های درس وارد شده‌اند. اما در ایران، اکثریت جامعه هنوز درگیر پایه‌های ترین ابزار ارتباطی است. در نتیجه این تصمیمات، نسلی پشت درهای بسته مانده است. نسلی که می‌توانست بسازد، بنویسد، کشف کند و بدرخشد، اکنون به تماشای عبور قطار دانش از کنار خود نشسته. محکوم کردن نسلی کامل به ماندن در حاشیه، معنایی جز عقب‌ماندگی سازمان‌یافته ندارد و این رویکرد، بیانگر آن است که تصمیم‌گیرندگان، خواه آگاهانه و خواه ناآگاهانه، آینده این سرزمین را فدای آزمون و خطاهای پیاپی خود کرده‌اند.

تلخ اما واقعی است که در این میان، برخی کاسبان، بازرگانان، و حتی در میان دانشگاهیان از جمله اساتید و دانشجویان، افرادی هستند که خواستار دسترسی به اینترنت‌های خاص می‌باشند. این پدیده ریشه در غریزه بقا دارد؛ همان غریزه‌ای که آدمی را وامی‌دارد تا پیش از هر چیز، امنیت خود را حتی به بهای محرومیت دیگران، تأمین کند. آنان که توان خرید فیلترشکن‌های گران‌قیمت را دارند، همچنان متصل می‌مانند و از تداوم این نظم نابرابر سود می‌برند. طبیعی است که چنین اشخاصی در برابر تغییر مقاومت کنند اما لازم به ذکر است که غریزه بقا هرگز عذر موجهی برای بی‌عدالتی نیست. عدالت را نمی‌توان قربانی ترس از دست دادن امتیاز کرد. اگر قرار باشد جامعه بر پایه «هر کسی توانست، بماند» اداره شود، دیگر چیزی به نام حق معنا نخواهد داشت. این تفکر خام‌اندیشانه نه بقا، که در نهایت علت از دست دادن تدریجی تمامی این‌گونه امتیازها خواهد بود.

شورای صنفی دانشجویان، انجمن‌های علمی و کانون‌های فرهنگی و هنری دانشگاه صنعتی خواجه نصیرالدین طوسی، به عنوان بخشی از بدنه جامعه و صدای جمعی که روزگارشان در حصر دیجیتال به سر می‌برد، مخالفت صریح و قاطع خود را با قطعی مکرر و طبقاتی شدن اینترنت اعلام می‌دارند. این سیاست‌ها، نه فقط ناعادلانه، که ویرانگر آینده نسلی است که هیچ تقصیری ندارد. بدیهی است انتظار می‌رود نهادها و مسئولینی که خود را متولی آموزش، پژوهش و معیشت مردم می‌دانند، در برابر این بحران، خاموش ننشینند و به تعهدات خود در قبال حقوق شهروندان پایبند باشند. با این حال، امید به تغییر همچنان باقی است. امید به روزی که تمامی محدودیت‌های پوچ و بی‌حاصل، یک‌بار برای همیشه کنار رود و زندگی در این سرزمین شکلی دیگر یابد. تا آن روز، چاره‌ای جز ایستادن و گفتن حقیقت نیست.



شورای صنفی دانشجویان دانشگاه صنعتی خواجه نصیرالدین طوسی

***چهل روز زندگی**

در سایه جنگی که مال "ما" نیست

روزنوشت‌های زنی از تهران (۵)

ه-ص

و این متن شروع سلسله نوشته‌هایی پر از امیدواری به آینده‌ای روشن شد، حالمان کلی بهتر شده بود. و ترانه‌ی زیر را هم دوستی گذاشت که گوش کنیم:

گوش کن اینم چیزی نیست/ جز این چاره‌ای نیست/ گوش کن اینم میگذره/ خاطره شو باد میبره
باد ما را با خود خواهد برد/ یاد ما را در خود خواهد داشت / ... شهر ما را بغل خواهد کرد...

می گفت: نمی‌خواهم تهران را ترک کنم. کجا بروم؟ نمی‌خواهم دوباره «جنگ‌زده» باشم. نمی‌خواهم دیگران برایم تصمیم بگیرند که در خانه یا شهرمان بمانیم یا برویم. جنگ ۱۲ روزه هم از تهران هیچ کجا نرفتم. نه این بار هم هیچ کجا نمی‌روم. یک بار سال ۵۹، وقت جنگ ایران و عراق تجربه کردیم، آواره شدیم. آن موقع دختر نوجوانی بودم. چقدر سخت بود زندگی در شهر غریب، مدرسه جدید، بچه‌هایی که با ما فرق داشتند، رنگ پوستشان، لهجه‌شان. مرا به راحتی نپذیرفتند. حتا معلم‌ها هم. نه دیگر نمی‌خواهم «جنگ‌زده» باشم.

دور و برمان را هم کم نزدند. همسایه‌ها می‌گویند هر بار که به تهران می‌آیند، یکی هم نزدیکای ما می‌زنند و می‌روند تا یادمان نرود که هستند و شده‌اند فرمانروای آسمان تهران و ایران. آن روزها، زمان جنگ عراق را می‌گویم، حداقل آژیر قرمزی می‌زدند و فرصت بود به پناهگاهی برویم، اما حالا، تازه وقتی صدای انفجار می‌آید ضدهوایی‌ها شروع به کار می‌کنند... از این شب‌ها خیلی بد بود، بدتر از شب‌های دیگر. صدای انفجارها تمامی نداشت. چهارستون خانه و شیشه‌ها می‌لرزید. هر لحظه منتظر بودیم سقف روی سرمان پایین بیاید. لباس پوشیده، کنار دیواری که به نظرمان امن‌تر از بقیه نقاط خانه بود، پناه گرفته بودیم. دستان هم را گرفته و در سکوت کامل فقط به صدای جنگنده‌ها و انفجارها گوش سپرده بودیم به انتظار پایان این لحظات سیاه و وحشتناک. چه شب سختی بود، خیلی سخت؛ ولی این هم تمام شد چو شب‌های دگر.

می گفت: صدای این انفجار خیلی نزدیک بود. همین پشت گوشمان. خانه لرزید. ترسیدم نگران شدم. کوچه شلوغ شده بود. مردم توی کوچه گفتند میدان فردوسی را زده‌اند. نیم ساعتی به زور خودم را نگه داشتم و بعد راهی خیابان شدم. خیابان را به سمت فردوسی پی گرفتم. دو سه نفری از مردم، خودجوش نقش پلیس راهنمایی را به عهده گرفته بودند و ماشین‌ها را هدایت می‌کردند: «فردوسی بسته است. از کوچه‌ها بروید». بعضی از ماشین‌ها توی کوچه‌ها و فرعی‌ها می‌پیچیدند و بعضی هم بی‌اعتنا به راه خودشان ادامه می‌دادند. هر چه جلوتر می‌رفتم گرد و خاک بیشتر و بیشتر می‌شد. تکه‌های سیمان و آجر شکسته سراسر خیابان را پر کرده بود. بوی سیم سوخته، کاغذ سوخته و... نفس کشیدن سخت می‌شد. جلوی خیابان قرنی بسته بود. ماشین‌های هلال احمر و آمبولانس و ماموران شهرداری رسیده بودند. چه سرعتی دارند. خوب است که هنوز سرپاست این سازمان. زخمی‌ها کنار

آمبولانس‌ها مشغول پانسمان زخم‌هایشان بودند، یکی دو نفر هم روی برانکاردها دراز کشیده بودند. جسدی در کاوری خاکستری تیره کنار پیاده‌رو روی آسفالت قرار داشت. از همان کاورهایی که کشته‌های دی ماه را در آنها گذاشته بودند. کاور خونی بود. احتمالاً عابر پیاده‌ای بوده که در لحظه‌ای نامناسب از جای نامناسبی عبور می‌کرده، شاید هم مغازه‌داری یا... نمی‌دانم. به هر حال امکان نداشت از دل آن همه آوار به این سرعت توانسته باشند کسی را بیرون بیاورند. تصور کردم این روزها چه آدم‌هایی این گونه دیگر هرگز به خانه‌هایشان بر نمی‌گردند؟!

همین چند دقیقه پیش از جلوی کافه ای رد شدم. روی تخته سیاه مقابل کافه جمله ای نوشته شده بود با یادآوری جمله بر خودم لرزیدم: «امروز قرار است یکی از این جهان کم شود. دمی درنگ کن و خود را به قهوه ای میهمان»

چشمم به پمپ بنزین افتاد کنار ساختمانی که موشک خورده بود. ترس تمام وجودم را پر کرد از تصور اینکه اگر ترکشی به آنجا اصابت می‌کرد؛ انفجار آن همه بنزین، کل منطقه را نابود می‌کرد.

...ادامه دارد

منبع: کانال کانون صنفی معلمان ایران

***جنگ، قطعی اینترنت و گرانی و ورزش زنان در پایین و بالای شهر تهران**

جنگ، قطعی اینترنت و گرانی، حالا دامن اولویت‌های فردی افراد را هم گرفته است. زنان کارمند، خانهدار، بیماران قلبی و اسکلتی که ورزش را فرصتی برای تغییر شرایط روزمره و بازسازی دوباره آسیب‌های جسمانی و روحی خود می‌دیدند، این روزها به دلیل گرانی باشگاه‌ها، قطعی اینترنت و حتی تشکیل نشدن کلاس‌ها، با مشکل مواجه شده‌اند.

افسانه کامیاب مدیر یک باشگاه ورزشی مخصوص زنان در منطقه میرداماد درباره شرایط این روزهای باشگاه خود می‌گوید: «با شروع سال جدید ما هم مجبور شدیم که افزایش شهریه داشته باشیم. به هر حال پول آب، برق، اجاره، حقوق کارمندان و نگهداری از وسایل و تجهیزات بالا رفته. حتی وسایلی که بنا به نیاز یا توصیه مربیان سال گذشته تهیه می‌کردیم امسال به راحتی قابل خریدن نیست و یا در بازار پیدا نمی‌شود.»

او می‌گوید: «ما سال‌هاست یکسری ورزشکار ثابت داریم که یا بعد از کار به باشگاه مراجعه می‌کردند، یا بر اساس علاقه شخصی دوست داشتند که ورزش کنند، اما متأسفانه الان بخشی از این افراد را به دلیل گرانی از دست داده‌ایم و افراد کمتری هم برای ثبت‌نام مراجعه می‌کنند.»

کامیاب توضیح می‌دهد: «برای اینکه بحث سلامتی زنان در این شرایط تحت تاثیر قرار نگیرد ما تصمیم گرفتیم یکسری کلاس آنلاین با پیام‌رسان‌های داخلی برگزار کنیم، اما آمار همین کلاس‌ها هم پایین است و شاگردان از ضعیف بودن اینترنت شاک می‌خورند و کلاس‌ها را از دست می‌دهند. معمولاً

ساعت 10 صبح زمانی بود که زنان خانه‌دار، به باشگاه می‌آمدند ولی الان فقط یک نفر برای یک جلسه شهریه پرداخت کرده تا از تردمیل استفاده کند.»

نسیم مربی‌ای است که از زمان کرونا کلاس‌های خود را به شکل آنلاین برگزار می‌کند. او درباره کاهش تعداد شاگردانش بعد از جنگ می‌گوید: «بیش از دو ماه که اینترنت قطع بود، الان هم که با اپ‌های داخلی کلاس می‌گذارم، تعداد بچه‌ها خیلی کم شده. من هر سال درصدی شهریه را اضافه می‌کردم، ولی کلاس‌ها هم روزهای‌های زوج و هم روزهای فرد برقرار بود. ولی امسال فقط دو روز در هفته کلاس دارم و شاگردانم به دلیل نگرفتن حقوق، تعدیل شدن، یا ترس از بی‌پولی کلاس نمی‌آیند. وقتی آنها تعدیل می‌شوند یا حقوق اسفند و فروردین را نگرفته‌اند، انگار من هم حقوقی ندارم. من به همه شاگردانم خصوصی پیام دادم که شهریه مهم نیست برای اینکه به سلامت روان و جسمتان برسید، بیاید کلاس. ولی آنها نگران پول و بیکاری هستند.»

ساناز یکی دیگر از مربیان ورزش که سمت غرب تهران کار می‌کند، می‌گوید: «من، هم کلاس خصوصی دارم هم کلاس عمومی. بعد از جنگ، کلاس‌های عمومی تشکیل نمی‌شوند چون بچه‌ها به دلیل ترس از شروع جنگ دوباره و گرانی شهریه باشگاه نمی‌آیند. تعداد شاگردهای خصوصی‌ام هم کم شده. من هر روز کلاس خصوصی تک‌نفره و دونفره داشتم، ولی الان فقط یکی از شاگردانم بعد از کار در یکی از پیام‌رسان‌های داخلی با من کلاس دارد. او هم دو ماهی هست حقوق نگرفته ولی کلاس را ادامه می‌دهد. نهایت اینکه تا یکی دو ماه دیگر توان پرداخت داشته باشد. با اینکه من شهریه کلاس خصوصی را افزایش ندادم. با کم شدن درآمد فشار اقتصادی به همسرم می‌آید و من مجبورم از نیازهای خودم برای تامین هزینه‌های زندگی بزنم.»

مریم یک ورزشکار حرفه‌ای است. او درباره رفتن به باشگاه می‌گوید: «من از اسفند و با شروع جنگ در خانه تمرین می‌کنم. قبلاً همیشه بعد از کار، باشگاه می‌رفتم. اما الان این امکان برایم مهیا نیست. حرکات مختلف را بلد هستم، حد کشش و آسیب را می‌شناسم و می‌دانم که از هر وسیله‌ای چطور باید استفاده کنم. بنابراین ترجیح می‌دهم که فعلاً پولم را نگه دارم. شاید ماه آینده من هم به جمع کسانی بپیوندم که کارم را از دست می‌دهم.»

کامیاب مدیر باشگاه درباره پیش‌بینی شرایط و ادامه فعالیت خود و تیمش می‌گوید: «من نگران هستم از ماه آینده نتوانم پول کارمندانم را بپردازم. لیست یکسری از ابزارهایی که برای کلاس‌های پیلاتس، تی آر ایکس و فانکشنال لازم بود نوشتم، ولی وقتی برای خرید مراجعه کردم قیمت‌ها افزایش حداقل سه برابری داشتند. بنابراین از لحاظ تجهیزات هم با مشکل مواجه هستیم. فرسایش، خرابی و توسعه وسایل ورزشی ابزار کار ماست که متأسفانه در این مقطع زمانی نمی‌توانیم آنها را تهیه کنیم. برگزاری کلاس‌های آنلاین که با موافقت مربیان باشگاه هم همراه شد، شاید کمک کوچکی به کسانی باشد که به ورزش علاقه دارند.»

مژده نصر، مدیر یک باشگاه ورزشی در خیابان طالقانی، می‌گوید: «من به‌سختی باشگاه را راه انداختم، زمانی که محلی‌ها ما را شناختند باشگاه پا گرفت اما با شروع کرونا حسابی ضرر کردیم، با برگزاری کلاس‌های آنلاین توانستم باشگاه را سر پا نگه دارم. بعد از کرونا، مردم از اینکه جان سالم به در برده بودند، استقبال خوبی از کلاس‌های مختلف باشگاه داشتند. در زمان جنگ دوازده روزه دوباره فعالیت باشگاه متوقف شد، اما بعد از جنگ دوباره متقاضی زیاد بود. ولی نمی‌دانم چرا این بار

و با گذشت نزدیک به یک ماه از آتش‌بس، همچنان کسی برای ثبت‌نام نمی‌آید. فقط چند نفری ثبت‌نام کرده‌اند. حتی یکی از شاگردان کلاس پیلاتس نصف شهریه را داده و گفته که به جای 12 جلسه فقط 6 جلسه می‌آید. با اینکه شهریه کلاس‌ها را فقط 500 هزار تومان افزایش داده‌ایم، پرداخت همین دو میلیون تومان هم برای عده‌ای در این شرایط سخت است.»

اما وضعیت در شمال شهر تهران فرق می‌کند. مشکلاتی که مردم از اسفند سال گذشته تا به امروز با آن دست به گریبان هستند، خیلی یقه بالانشینان را نگرفته است. نیری، مدیر یک باشگاه لوکس در شمال تهران، درباره تأثیرات جنگ و گرانی روی کارکرد باشگاهش می‌گوید: «در ایام جنگ که تعطیل بودیم، ولی بعد از آتش‌بس خوشبختانه، علاقه‌مندانی که به باشگاه ما می‌آمدند برای رفع استرس و تنش دوباره مراجعه کردند و برنامه کلاس‌ها، مثل قبل دایر است. مخصوصاً خدماتی مانند ماساژ، یوگا، مدیتیشن و آبدرمانی همچنان با جدیت ادامه دارد. به هر حال ورزش یکی از عوامل کاهش استرس است و ما هم برای اینکه اعضای باشگاه از حس و حال جنگ جدا شوند با قدرت در کنار آنها هستیم.»

نیری درباره افزایش شهریه کلاس‌ها و تأثیر آن روی تعداد ثبت‌نام‌کنندگان توضیح می‌دهد: «هر سال درصدی به شهریه اضافه می‌کنیم که امسال هم مثل گذشته این روال ادامه داشته. خوشبختانه کسانی که به باشگاه ما مراجعه می‌کنند از قشری هستند که توان مالی دارند و بنابراین این افزایش تأثیری روی زندگی آنها نمی‌گذارد. اما با این حال ما هم درصدی ریزش داشته‌ایم.»

با اینکه یک ماه از اعلام آتش‌بس گذشته، زندگی مردم تحت تأثیر مشکلات اقتصادی حاکم بر جامعه به‌تدریج در حال وارفتگی است، اولین اتفاقی که رخ می‌دهد تغییر اولویت‌های فردی افراد است.

ورزش که یکی از نیازهای اساسی برای زنان جامعه است و آمارها نشان می‌دهد که میزان پوکی استخوان در میان زنان و حتی مردان ایرانی افزایش داشته، با پایین آمدن سطح معاش مردم شاید ورزش به آخرین خواسته زنان بدل شود. این اتفاق بیشتر دامان زنانی را می‌گیرد که با قطعی اینترنت درآمدهای خانگی و مجازی خود را از دست داده و به دیوار سنگی سختی برخورد کرده‌اند.

گزارش رسانه ای شده بتاريخ 18 اردیبهشت

***تعداد کارگران جان باخته حادثه آتش سوزی کارخانه چسب تکنام کیهان پلیمر به 3 تن شدند**

روز پنج شنبه 17 اردیبهشت، یکی دیگر از کارگران مصدوم حادثه آتش سوزی کارخانه چسب تکنام کیهان پلیمر + بنام هادی نوفرپس از 12 روز دست و پنجه نرم کردن با مرگ در بیمارستان بدلیل شدت سوختگی، جان خود را از دست داد و بدینترتیب تعداد جان باختگان این حادثه 3 تن شدند.

برپایه گزارش رسانه ای شده بتاريخ 18 اردیبهشت، وضعیت سه کارگر دیگر وخیم است و تعدادی دیگر در بیمارستان سینای تبریز بستری و در حال درمان هستند .

+جان باختن 2 کارگر حادثه آتش سوزی کارخانه چسب تکنام کیهان پلیمر؛ مصدومیت 17 کارگر دیگر و وخامت حال 4 نفرشان

روز شنبه 5 اردیبهشت، آتش سوزی کارخانه چسب تکنام کیهان پلیمر واقع در منطقه صنعتی صوفیان استان آذربایجان شرقی 19 کارگر مصدوم برجا گذاشت. روز پنج شنبه 10 اردیبهشت محمد رضا زاده و روز شنبه 12 اردیبهشت ناصر مسلم زاده بر اثر شدت سوختگی جان خود را از دست دادند. از میان 17 کارگر مصدوم این حادثه حال چهار نفرشان وخیم گزارش شده است.

***سخنرانی رئیس پیشین فدراسیون روزنامه‌نگاران درباره تشدید سرکوب و ناامنی علیه خبرنگاران**

رئیس سابق فدراسیون روزنامه‌نگاران در سخنرانی افتتاحیه کنگره صدمین سالگرد این فدراسیون در پاریس، نسبت به تشدید جنگ، سرکوب رسانه‌ها و گسترش نظارت دیجیتال علیه روزنامه‌نگاران هشدار داد و تأکید کرد خبرنگاری برای بقا نیازمند اتحاد و همبستگی جهانی است.

به گزارش فدراسیون بین‌المللی روزنامه‌نگاران، دومینیک پرادالیه گفت اطلاعات به «سلاح جنگی» تبدیل شده و روزنامه‌نگاران در بسیاری از کشورها با خشونت، فشار قضایی، محدودیت‌های امنیتی و تهدیدهای فزاینده روبه‌رو هستند.

وی اعلام کرد در دو سال گذشته بیش از 250 روزنامه‌نگار در غزه کشته شده‌اند و ده‌ها خبرنگار دیگر نیز در مناطق مختلف جهان جان خود را از دست داده‌اند.

خانم پرادالیه همچنین از افزایش استفاده دولت‌ها از قوانین امنیتی، پرونده‌سازی قضایی و فناوری‌های جاسوسی برای شناسایی منابع خبری و خاموش کردن رسانه‌ها انتقاد کرد و هشدار داد ابزارهای نظارتی و سامانه‌های مبتنی بر هوش مصنوعی، تهدیدی جدی برای استقلال رسانه‌ها هستند.

رئیس پیشین فدراسیون روزنامه‌نگاران با اشاره به افزایش بازداشت خبرنگاران در جهان گفت اکنون بیش از 500 روزنامه‌نگار در زندان به سر می‌برند و مصونیت عاملان خشونت علیه رسانه‌ها همچنان ادامه دارد.

وی در پایان خواستار حمایت جهانی از «کنوانسیون بین‌المللی امنیت و استقلال روزنامه‌نگاران» شد و تأکید کرد: «خبرنگاری جرم نیست و آزادی مطبوعات بدون حمایت عملی از روزنامه‌نگاران حفظ نخواهد شد.»

akhbarkargari2468@gmail.com